

استنباط حکم شرعی و اثبات دعوای کیفری در برزخ تعارض ادله: نقاط اشتراک و افتراق^۱

امید متقی اردکانی *

ابوالحسن مجتهد سلیمانی **

چکیده

در سال ۱۳۹۲ هـ ق قانونگذار جمهوری اسلامی ایران برای نخستین بار موادی از قانون مجازات اسلامی را به واقعه‌ی «تعارض ادله‌ی اثبات دعوای کیفری» اختصاص داد. در این مواد بدون اشاره به شرایط وقوع تعارض، به برخی مصادیق تعارض ادله اثبات دعوا اشاره شده و راهکارهایی ارائه گشته است. اگرچه این اقدام بعنوان نخستین گام قاعده‌مندسازی واقعه تعارض ادله اثبات دعوا درخور تقدیر است، اما نمی‌تواند راهنمایی جامع و مانع برای قضات محاکم کیفری به شمار آید؛ زیرا ارائه‌ی تصویری جامع از واقعه یادشده، چه از جنبه شرایط وقوع و چه از جنبه راهکارهای گذار از آن، در گرو مطالعه دیدگاه‌های فقهی - اصولی در خصوص «تعارض ادله استنباط احکام شرعی» بعنوان خاستگاه قواعد تعارض است. از این رو، پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی تلاش می‌کند دیدگاه‌های مذکور را واکاوی کرده و هم‌گرایی یا واگرایی آنها را نسبت به واقعه‌ی تعارض ادله اثبات دعوا آشکار سازد. نتیجه پژوهش بیانگر آن است که شرایط لازم برای وقوع تعارض، اعم از اینکه بر ادله استنباط حکم شرعی سایه افکند یا بر ادله اثبات دعوی، یکسان است؛ حال آنکه گذر از آن در فرایند اثبات دعوای کیفری مستلزم برخی ملاحظات نسبت به فرایند استنباط حکم شرعی است.

کلید واژه‌ها: تعارض، دلیل، حکم، اثبات، دادرسی.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۵/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۸

* دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران (نویسنده مسؤول)

omid_motaghi@yahoo.com

** استادیار گروه حقوق، دانشگاه خوارزمی تهران، تهران، ایران

۱- مقدمه

از زمان شکل‌گیری نخستین محاکم دادرسی تا عصر حاضر، قضات همواره با واقعه «تعارض ادله اثبات دعوا»^۱ مواجه بوده‌اند. با این حال، این نخستین بار است که قانونگذار جمهوری اسلامی ایران با اختصاص موادی چند از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به واقعه «تعارض»، در جهت قاعده‌مندسازی آن و ایجاد وحدت رویه میان قضات محاکم کیفری گام بر می‌دارد. تعارض ادله اثبات دعوا بیانگر وضعیتی است که ادله اصحاب دعوی از شرایط حجیت ظاهری برخوردارند اما تنافی مدلول میان آنها، بر کذب بودن یکی دلالت دارد. در این شرایط، ادله استنادی قابلیت اقناع‌آوری خود را از دست داده و قاضی را به تردید وا می‌دارند.

وقوع تعارض ادله در فرایند اثبات دعوی کیفری از حساسیت بیشتری نسبت به فرایند اثبات دعوی حقوقی برخوردار است؛ زیرا در فرایند اثبات دعوی کیفری، کرامت انسان در میان است و آنچه در مقابل برائت قرار می‌گیرد، غالباً ضمانت‌اجرائی به نام «مجازات» است. از این رو با بروز واقعه تعارض در این فرایند، لازم است نوع تعارض (حقیقی - صوری) تشخیص داده شده و راهکارهایی که از کمترین ضریب خطا در تشخیص دلیل صادق برخوردار باشند، مورد توجه قرار گیرد. بعید نیست که حساسیت مذکور سبب شده باشد تا قانونگذار، «قانون مجازات اسلامی» را به عنوان نخستین مرجع قوانین مربوط به تعارض ادله اثبات دعوا برگزیند.

به طور کلی می‌توان قواعد ویژه «تعارض» را به دو دسته «شرایط وقوع تعارض» و «راهکارهای رفع تعارض» تقسیم کرد. با دقت در «ق.م.ا: ۱۳۹۲» روشن می‌شود که قانونگذار، چه در پیش‌بینی شرایط وقوع تعارض و چه راهکارهای رفع آن، به ارائه کلیات بسنده کرده و تفصیل آن را به دکترین حقوقی سپرده است. به نظر می‌رسد کامل‌ترین مرجع برای دریافت قواعد ویژه تعارض، دانش اصول فقه باشد؛ چرا که اصولیان قواعد تحقق و رفع تعارض را نسبت به فرایند استنباط حکم شرعی به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌اند. از این رو و با توجه به اینکه «قواعد کلی تعارض ادله، اختصاص به موضوع خاصی نداشته و شامل تمام ادله‌ای می‌شوند که در پی اثبات امری هستند» (زراعت، ۱۳۹۱، ۳۲۰)، تلاش خواهیم کرد در دو بخش «شرایط» و «راهکارها» به بررسی نقاط اشتراک و افتراق واقعه‌ی تعارض در دو فرایند استنباط حکم شرعی و اثبات دعوی کیفری بپردازیم. با رجوع به مبانی فقهی و اصولی هر یک مورد بررسی قرار گیرند تا

^۱. The Conflict of Evidence

از این رهگذر سه دستاورد حاصل گردد: نخست، درک صحیحی از واقعه «تعارض ادله اثبات دعوا» حاصل شود؛ دوم، سکوت قانونگذار در بیان قواعد مذکور، تفسیر گردد؛ و سوم، نقشه راه متقنی جهت عبور از واقعه تعارض در اختیار قاضی کیفری قرار گیرد.

۲- شرایط وقوع تعارض

در علم اصول فقه، وقوع تعارض منوط به حصول شرایطی است که فقدان هریک، تعارض «ادله استنباط احکام شرعی» را منتفی می‌سازد؛ فراهم آمدن این شرایط، برای وقوع تعارض «ادله اثبات دعوی کیفری» نیز ضروری است. مبحث پیش رو به بررسی این شرایط خواهد پرداخت.

۲-۱- تعدد دلیل

واژه «تعارض»، مصدر باب «تفاعل» است و برای بیان مخالفت مدلول یک دلیل با دلیل دیگر به کار می‌رود. بنابراین نخستین شرط وقوع تعارض، وجود حداقل دو دلیل یا دو دسته از ادله^۱ در پیشگاه مجتهد یا قاضی است (میرزای قمی، ۱۳۳۰، ۵۸۰). مراد از «دلیل»، معنای عام آن است؛ از این رو تفاوتی نمی‌کند که شرط «تعدد ادله» به واسطه تقابل ادله خاص و امارات قضایی در برابر یکدیگر یا هر یک در برابر نوع خود، تحقق پذیرد. وضعیت نخست ترسیم‌کننده فرضی است که مدلول ادله مذکور در ماده ۱۶۰ ق.م.ا با اماره قضایی در تنافی قرار گیرند؛ مانند آنکه دو شاهد بر ارتکاب جنایت توسط «الف» شهادت دهند، اما اثر انگشت بجامانده در صحنه جرم، دلالت بر ارتکاب جنایت توسط «ب» نماید! وضعیت دوم، خود، در بردارنده دو فرض است؛ نخست فرضی که مدلول ادله مذکور در ماده ۱۶۰ ق.م.ا با یکدیگر در تعارض قرار گیرند؛ چنانکه دو شاهد، «الف» را مرتکب جنایت معرفی کنند، اما «ب» اقرار نماید که وی جنایت را مرتکب شده است! دوم آنکه مفاد دو یا چند اماره قضایی به نفعی یکدیگر بینجامند؛ مانند آنکه لکه خون موجود در صحنه جرم دلالت بر ارتکاب جنایت توسط یک «مرد» نماید، اما اظهارات طفلی دال بر ارتکاب جنایت توسط یک «زن» باشد!

اگرچه «تعدد ادله» شرطی بدیهی جهت وقوع تعارض به شمار می‌آید، اما اهمیت آن با تأمل در سه

۱. منظور از «یک دسته دلیل»، دلیلی است که ارزش اثباتی آن منوط به فراهم آمدن نصاب معینی است؛ مانند «شهادت» در اثبات جرم «زنا» که منوط به حصول چهار شاهد مرد است.

نکته‌ی ذیل آشکار می‌شود:

نخست آنکه، گاه دو دلیل در ابتدا متعارض به نظر می‌رسند اما پس از بررسی بیشتر مشخص شود که یکی از ادله، واجد سایر شرایط وقوع تعارض نمی‌باشد. در این صورت، وقوع تعارض منتفی است؛ چرا که تنها با یک دلیل جامع الشرایط روبه‌رو هستیم و شرط «تعدد ادله» فراهم نگشته است.

دوم آنکه، اختلاف در تفسیر و توجیه یک دلیل، به معنای تحقق تعارض نمی‌باشد؛ زیرا «تعدد تفسیر» به معنای «تعدد ادله» نیست. برای مثال، اگر در فرایند رسیدگی به جرمی در دادگاه کیفری یک، دو تن از قضات با استناد به دلیل موجود و بر اساس اقتناع حاصله، نظر به ارتکاب جرم از سوی متهم داشته باشند و قاضی دیگر با استناد به همان دلیل و با استدلال عدم اقتناع وجدان، اعتقاد به برائت متهم داشته باشد، تعارضی متصور نخواهد بود؛ زیرا تنها یک «دلیل» به محضر دادگاه ارائه گشته است و آنچه تحقق یافته، تضارب آرای قضات است.

سوم آنکه، گاه در تحقیقات مقدماتی برای اثبات یک جرم، اظهارات مقرر یا شهود به گونه‌ای متفاوت با اظهارات اصلی ایشان به ثبت می‌رسد یا دو اظهار متناقضی، در دو مرحله از تحقیقات (مانند تحقیقات ضابطین دادگستری و تحقیقات بازپرس) یا دو مرحله از رسیدگی (مرحله تحقیق و تعقیب) مرقوم می‌گردد؛ برای مثال، متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی اظهاراتی می‌نماید و بازپرس به سبب برداشت اشتباه، مطلبی را مرقوم می‌دارد که مفهوم آن مخالف با اظهارات متهم است و یا متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی به اتهام خود اقرار می‌کند، اما در دادگاه منکر آن گشته یا مدعی اخذ اقرار با توسل به اجبار می‌شود. در مثالی دیگر، شهود در مرحله تحقیقات مقدماتی بر علیه متهم شهادت می‌دهند، اما در دادگاه مدعی اشتباه شده و شهادت خویش را متوجه شخص دیگری می‌کنند. چنین مواردی که ناشی از سهو یا تقصیر مسؤولین، متهم یا شهود است، به معنای فراهم آمدن شرط «تعدد ادله» نبوده و خارج از بحث تعارض است.

۲-۲- تنافی در مدلول

شرط دیگر وقوع تعارض آن است که مفاد دو دلیل به گونه‌ای یکدیگر را نفی کنند که کذب بودن یکی استنتاج گردد؛ این شرط از چنان اهمیتی برخوردار است که اصولیان آن را در تعریف و ماهیت «تعارض» انعکاس داده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ۴۳۷). هرچند در اکثر مواقع، تنافی ادله به صورت کامل (مطابقی) بروز می‌یابد، اما وقوع آن به صورت جزئی (تضمنی) نیز محتمل است؛ در این صورت، ادله صرفاً

در همان قسمتی که مدلول یکدیگر را نفی می‌کنند، متعارض محسوب می‌شوند (طباطبایی حکیم، ۱۴۲۸، ۵۲۶). مثال تعارض تضمینی در فرایند دادرسی کیفری فرضی است که دو مرد، شهادت دهند متهم را در حال خارج کردن مال از حرز مشاهده کرده‌اند و دو شاهد دیگر، اگرچه بر تلاش سارق جهت خارج کردن مال از حرز گواه بوده‌اند، اما معتقد باشند که سارق قبل از وصول به این هدف، با شنیدن صدای صاحبخانه، مال را رها کرده و با سایر اموال مسروقه - که فرضاً به دلیل عدم محرّز بودن، مستوجب ثبوت حد نمی‌باشند - گریخته است. در این مثال، اگرچه دو دسته شهادت در مورد «ربودن مال از حرز» مفاد یکدیگر را نفی می‌کنند لکن، در اثبات ارتکاب سرقت توسط متهم مؤید یک مدلول هستند؛ در نتیجه، تعارض تنها در اثبات خروج مال از حرز تحقق یافته است.

برخی اصولیان، تنافی دو دلیل شرعی را به «تنافی ذاتی» و «تنافی عارضی» تقسیم کرده‌اند (صدر، ۱۴۱۷، ۲۴۰). «تنافی ذاتی»، زمانی تحقق می‌یابد که مدلول ادله متعارض به خودی خود دارای تنافی و ناسازگاری باشند؛ در حالی که «تنافی عارضی»، معطوف به ادله‌ای است که مدلول عرفی آنها تعارضی نداشته بلکه، تنافی و ناسازگاری از عاملی خارجی سرچشمه گرفته باشد. برای مثال، چنانچه دلیلی بر وجوب نماز جمعه دلالت کند و دلیل دیگر بر وجوب نماز ظهر؛ مدلول عرفی دو دلیل، تعارضی با یکدیگر ندارند؛ بدین معنا که وجوب نماز جمعه، ذاتاً منافاتی با وجوب نماز ظهر نداشته و امکان صدق هر دو وجود دارد. با این حال از آنجا که علم وجود دارد در یک روز، بیش از هفده رکعت نماز در پنج نوبت بر مکلف واجب نیست (عامل خارجی)، نادرستی مفاد یکی از ادله مشخص می‌شود (موسوی خویی، ۱۴۱۹، ۳۳۹).

در فرایند دادرسی کیفری، تنافی ادله اثبات دعوا غالباً به صورت ذاتی تحقق می‌پذیرد؛ مانند آنکه دلیلی برای اثبات مجرمیت «الف» به دادگاه ارائه شود و دلیل دیگری مبنی بر بی‌گناهی وی اقامه گردد؛ در این صورت به دلیل آنکه امکان مجرمیت و بی‌گناهی یک فرد به طور همزمان وجود ندارد، تنافی رخ داده «ذاتی» محسوب می‌شود. با این حال، می‌توان مصادیقی از تنافی عارضی را نیز نسبت به ادله اثبات دعوا متصور بود. برای مثال فرضی را در نظر بگیرید که در اثبات جرم زنای به عنف، قاضی به وسیله نظریه پزشکی قانونی و سایر امارات موجود، علم یافته است که تنها یکی از دو متهم، مرتکب جرم است؛ با این حال یک دسته شهود، «الف» را به عنوان متجاوز معرفی می‌کنند و دسته دیگر معتقدند که «ب» مرتکب فعل تجاوز شده است. در این مثال، تنافی ادله متعارض «عارضی» است؛ چرا که ارتکاب تجاوز توسط «الف» با ارتکاب آن توسط «ب» منافاتی ندارد و می‌توان قائل به فرضی شد که تجاوز از سوی هر دو

متهم ارتکاب یافته باشد. در نتیجه آنچه باعث وقوع تعارض گردیده، علم قاضی به این نکته است که ارتکاب جرم تنها از سوی یک نفر صورت پذیرفته است (علم قاضی = امر عارضی).

۲-۳- اعتبار ظاهری

سومین شرط وقوع تعارض، آن است که هر دو دلیل متنافی از شرایط ظاهری حجیت و اعتبار برخوردار باشند؛ به گونه‌ای که فارغ از واقعه تعارض، هر کدام به تنهایی معتبر بوده و صدور حکم بر اساس آن صحیح باشد (مظفر، ۱۳۸۷، ۵۴۶). اصولیان در توجیه شرط مذکور چنین استدلال کرده‌اند که چنانچه در فرایند استنباط حکم شرعی بر عدم حجیت یکی از ادله علم وجود داشته باشد، آن دلیل توان معارضه با دلیل دیگر را نداشته و تعارضی متصور نخواهد بود؛ زیرا دلیل فاقد حجیت، توان معارضه با دلیل واجد حجیت را ندارد (پیشین). البته باید به این نکته توجه داشت که فراهم بودن شرط «اعتبار ادله» به معنای صادق بودن هر دو دلیل متعارض نیست؛ چرا که وقوع تعارض میان دو دلیل صادق امکان ندارد (حلی، ۱۴۰۴، ۲۳۰). بنابراین آنچه در خصوص شرط مذکور مورد نظر می‌باشد، اعتبار ظاهری دو دلیل متعارض است؛ وگرنه این علم وجود دارد که در عالم ثبوت تنها یک دلیل، صادق است و دلیل دیگر حاوی مفاد کذب می‌باشد.

نوع و شرایط اعتبار «دلیل» بر حسب آنکه در فرایند استنباط حکم شرعی یا اثبات دعوی کیفری مورد استناد قرار گیرد، متفاوت است. از دیدگاه فقهای امامیه، ادله استنباط حکم شرعی شامل «قرآن»، «سنت»، «اجماع» و «عقل» است (همان، ۳۶۷). معتبرترین دلیل در فرایند استنباط حکم شرعی «قرآن» است؛ زیرا اعتبار سند و شرایط لازم برای درک صحیح از آیات آن، مشخص گردیده است (شبر، ۱۴۰۴، ۱۳۳-۹۳). اعتبار سنت پیامبر اکرم (ص) و معصومین (ع) نیز به حکم آیات متعدد قرآن کریم و دلایل عقلی برای فقهای امامیه مبرهن است.^۱ با این حال، در مورد شرایط اعتبار «اجماع» و «عقل» اختلاف نظرانی میان فقهای امامیه به چشم می‌خورد. شرط مورد اتفاق فقهای امامیه برای اعتبار اجماع، لزوم کاشفیت از سنت معصوم (ع) و تحصیل آن به شیوه محصل یا منقول به خبر متواتر است (مظفر، ۱۳۸۷، ۴۵۹)؛ حال آنکه

۱. جهت مطالعه تفصیلی در این خصوص ر.ک: مرتضی حائری شیرازی، (۱۳۹۶)، حجیت سنت پیامبر (ص) از زبان قرآن کریم، مجله حدیث حوزه، شماره ۱۴؛ مهدی مردانی و علی راد، (۱۳۹۵)، مبانی کلامی توسعه استنباط از رفتار معصوم، مجله تحقیقات کلامی، شماره ۱۴.

برخی علاوه بر دو شیوه اخیر، تحصیل اجماع از طریق منقول به خبر واحد را نیز معتبر می‌دانند (همان، ۴۶۷). «عقل» نیز زمانی می‌تواند منبع مستقل استنباط حکم شرعی باشد که با این همه، «دلیل» در فرایند اثبات دعوی کیفری شامل «اقرار»، «شهادت»، «قسامه»، «سوگند» و «علم قاضی» است (ماده ۱۶۰ ق.م.ا) و شرایط اعتبار، گاه ویژگی‌هایی هستند که مربوط به ادله اثبات دعوا بوده و قانونگذار وجود آنها را شرط صحت استناد قرار داده است؛ گاه مربوط به قدرت اثباتی ادله می‌باشد و در مواردی به ارزش اثباتی ادله باز می‌گردد. از این رو، در صورتی که یکی از ادله متعارض فاقد ویژگی مقرر قانونی، قدرت یا ارزش اثباتی در موضوع دعوی باشد، فاقد اعتبار بوده و توان تعارض با دلیل دیگر را ندارد. به منظور درک بهتر شرط اعتبار نسبت به ادله اثبات دعوی کیفری، تشریح وضعیت سه‌گانه فوق را با طرح مثال‌هایی جداگانه پی خواهیم گرفت:

الف. فرضی را در نظر بگیرید که دو شاهد واجد شرایط در محضر قاضی شهادت می‌دهند که متهم مقتول را به قتل رسانده است، اما فرد دیگری اقرار می‌کند که وی مبادرت به قتل مقتول نموده و متهم بی‌گناه است. با این حال قاضی به واسطه قرائن موجود، در صحت مفاد «اقرار» تردید کرده و با بررسی بیشتر مشخص می‌شود که اقرارکننده به واسطه اکراه، اقدام به اقرار صوری کرده است.

در مثال فوق، «اقرار» معتبر نیست و از آثار «دلیل» برخوردار نمی‌گردد؛ زیرا فاقد ویژگی مورد نظر قانونگذار، یعنی «اختیار» است. بنابراین میان «شهادت» و «اقرار» تعارضی وجود ندارد و بر اساس مفاد «شهادت» قضاوت به عمل خواهد آمد.

ب. در فرایند اثبات سرقت مستوجب حد، دو شاهد واجد شرایط اظهار می‌دارند که در شب واقعه ناظر سرقت از سوی متهم بوده‌اند؛ متهم نیز که خود را در برابر شهود بی‌دفاع می‌بیند، جهت رفع اتهام از خود به ادای سوگند می‌پردازد!

بدیهی است که در مثال فوق نیز وقوع تعارض منافی است؛ چرا که «سوگند» واجد «قدرت اثباتی» در اثبات یا نفی حدود نمی‌باشد. از این رو «سوگند» به سبب فقدان قدرت اثباتی، قابلیت استناد نداشته و بر اساس «شهادت» قضاوت می‌گردد.

ج. فردی چهار مرتبه اقرار می‌کند که با زن معینی مرتکب زنا شده است، اما دو شاهد مرد بر این باورند که در زمان وقوع جرم، پدر اقرارکننده را مشاهده کرده‌اند که در حال ارتکاب عمل زنا با زن مورد نظر بوده است. شهود بر این باورند که پسر برای رها کردن پدر از مجازات زنا محصنه اقدام به اقرار صوری

کرده است.

در مثال فوق، اگرچه قاضی می‌تواند به واسطه شهادت دو مرد، در مفاد «اقرار» تردید کرده و اقدام به بررسی بیشتری نماید اما آنچه واضح است اینکه، دو دلیل مذکور تعارضی با یکدیگر ندارند؛ زیرا شهادت اقامه شده به دلیل عدم حصول نصاب مقرر برای اثبات زنا، فاقد ارزش اثباتی لازم است و توان معارضه با اقرار را نخواهد داشت.

در پایان، اشاره به این نکته نیز ضروری است که فقدان شرط «اعتبار ادله» نسبت به یکی از ادله متنافی، مستلزم اقناع قاضی بر دلیل دیگر نیست. به بیان دیگر، اگرچه فقدان شرط مذکور مانع وقوع تعارض می‌شود اما قاضی التزامی به صدور حکم بر مبنای دلیل معتبر ندارد. چنین وضعیتی در اثبات جرایم حدی بیش از سایر جرایم تحقق می‌یابد؛ برای مثال فرضی را در نظر بگیرید که دو شاهد، شهادت می‌دهند که متهم را در حال مصرف ماده‌ای سکرآور دیده‌اند، لکن متهم به منظور رفع اتهام از خویش به شهادت یک مرد مبنی بر مسکر نبودن آنچه نوشیده است، استناد می‌کند؛ در چنین وضعیتی، اگرچه شهادت اخیر به سبب فقدان اعتبار (عدم تحقق نصاب)، وقوع تعارض را منتفی ساخته است اما این احتمال نیز وجود دارد که قاضی به سبب عدم اقناع بر شهادت دو مرد یا عارض گشتن شبهه در اثر شهادت یک مرد، شهادت دو مرد را مبنای صدور حکم قرار ندهد.

۲-۴- وحدت موضوع

چهارمین و مهمترین شرط وقوع تعارض آن است که مفاد متعارض دو دلیل، درباره یک موضوع بوده و قلمرو آن دو بر هم منطبق باشد (حیدری، ۱۴۱۲، ۳۰۰). به عبارت دیگر، تعارض زمانی تحقق می‌یابد که ادله برای اثبات و نفی موضوعی واحد ارائه شده باشند. این شرط را در قالب دو مثال، نسبت به ادله اثبات دعوی کیفی مورد بررسی قرار خواهیم داد:

الف. فرضی را در نظر آورید که چهار مرد بر ارتکاب زنا از سوی مرد و زن معینی شهادت داده و متهمان سندی دال بر انعقاد صیغهٔ محرمیت به محضر دادگاه ارائه می‌دهند.

در مثال فوق، میان شهادت و سند مثبت واقعه نکاح، تعارض وجود ندارد؛ زیرا موضوع مورد اثبات شهادت، «ارتکاب زنا» و موضوع مورد اثبات سند، «محرمیت متهمان» می‌باشد و به وضوح مشخص است

که «ارتکاب زنا»، موضوعی متفاوت از «محرّمیت» است. بنابراین بدون آنکه نیاز باشد به قواعد رفع تعارض رجوع شود، قاضی با استناد به سند محرّمیت، متهمان را تبرئه می‌کند.

ب. فرض کنید در فرایند اثبات ضرب و جرم عمدی، مجنی علیه دو شاهد به محضر دادگاه فرا خوانده و درصدد اثبات ادعای خویش است؛ در مقابل، متهم ادعای دفاع مشروع داشته و برای اثبات آن، به آثار و ادوات جا مانده از صحنه جرم و اظهارات اهل محل استناد می‌کند. بازپرس اقدام به تحقیق محلی و معاینه محل نموده و در نهایت مشخص می‌شود که ضرب و جرح وارده به منظور دفاع مشروع صورت گرفته است.

در این مثال نیز میان دو دلیل (شهادت و اماره قضایی) تعارض وجود ندارد؛ چرا که موضوع مورد اثبات شهادت، «ضرب و جرح عمدی» و موضوع مورد اثبات امارات استنادی، «دفاع مشروع» است. بنابراین در صورت احراز شرایط دفاع مشروع، بر اساس مفاد امارات قضایی قضاوت می‌شود.

در پایان، ذکر این نکته ضروری است که دو شرط «وحدت موضوع» و «تنافی مدلول»، لازم و ملزوم یکدیگر نمی‌باشند، بلکه وقوع تعارض مشروط بر آن است که هر یک به طور جداگانه فراهم آیند. بنابراین، همواره احتمال آن وجود دارد که مدلول ادله به نفی یکدیگر بینجامد اما، به دلیل عدم تعلق این تنافی به موضوع واحد، تعارضی تحقق نیابد؛ همان‌گونه که در مثال نخست نیز مدلول «سند»، مدلول «شهادت» را به نحو التزام مورد تکذیب قرار می‌داد و در مثال دوم، مدلول «شهادت» منافی مدلول «تحقیق محلی و معاینه محل» بود اما، به دلیل عدم تحقق شرط «وحدت موضوع» وقوع تعارض منتفی دانسته شد.

۳. راهکارهای رفع تعارض

در دانش اصول فقه بر اساس نوع تعارض رخ داده، راهکارهای متفاوتی جهت رفع تعارض «ادله استنباط احکام شرعی» ارائه می‌شود. در این گفتار پس از توضیح مختصر درباره مبانی فقهی - اصولی هر راهکار، تلاش خواهد شد چگونگی اجرای راهکارهای مزبور جهت رفع تعارض «ادله اثبات دعوا» تشریح گردد.

۳-۱- جمع عرفی

اصولیان تعارض عارضی بر ادله استنباط احکام شرعی را به دو نوع «مستقر» و «غیرمستقر» تقسیم نموده و متناسب با هر یک، به ارائه راهکار پرداخته‌اند (صدر، ۱۴۱۷، ۵۴۲). «تعارض مستقر» به حالتی

اطلاق می‌شود که دو دلیل به واسطه‌ی اجتماع شرایط وقوع تعارض، به نقض یکدیگر می‌انجامند؛ در این حالت، تنافی مدلول دو دلیل به گونه‌ای است که امکان تلفیق دلایل به هیچ نحو وجود ندارد. از این رو مجتهد مجبور است با تمسک به راهکارهای رفع تعارض، واقعه تعارض را پشت سر نهاده و حکم شرعی را استنباط نماید. در مقابل، «تعارض غیرمستقر» که از آن با عنوان «تعارض بدوی» نیز یاد می‌شود به وضعیتی اشاره دارد که ادله در ابتدای امر متعارض به نظر می‌رسند اما با بررسی بیشتر مشخص می‌شود تعارضی میان آنها وجود ندارد (همان).

چنانچه مجتهد، تعارض عارض شده را «مستقر» تشخیص دهد، قاعده اولیه (حکم عقل) آن است که به راهکار «تساقط» رجوع شود (رشتی، بی تا، ۴۰۷)؛ با این وجود اگر ادله متعارض در زمره «روایات» بوده و ترجیحی بر یکدیگر نیز نداشته باشند، به عقیده مشهور فقهای امامیه، راهکار «تخیر» اجرا می‌شود (انصاری، ۱۴۱۶، ۷۶۶).

چنانچه مجتهد، تعارض عارض شده را «غیر مستقر» تشخیص دهد، راهکار «جمع عرفی» مورد عمل قرار می‌گیرد (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۴، ۷۳). مراد از «جمع عرفی» آن است که مفاد ادله متعارض به گونه‌ای با یکدیگر پیوند داده شوند که به طرد هیچ یک نینجامد و اقتضای هر یک بجا آورده شود؛ برای مثال چنانچه فقیه با دو دلیل «أکرِمَ الْعُلَمَاءِ» و «لَا تَکْرِمِ الْعَالِمَ الْفَاسِقَ» مواجه گردد؛ با حمل دلیل عام بر دلیل خاص، مفاد آنها را جمع کرده و حکم به «وجوب اکرام عالم غیر فاسق» می‌دهد (همان). چنانکه مشاهده شد «با اجرای راهکار جمع عرفی، دو دلیل از وضعیت تعارض خارج می‌شوند؛ چرا که در وضعیت تعارض، امکان عمل به دو دلیل وجود ندارد؛ در حالی که در موارد جمع عرفی، تردید و اشکالی در اجرای مفاد دو دلیل باقی نخواهد ماند» (مظفر، ۱۳۸۷، ۲۳۳). اصولیان در تشریح راهکار مذکور، قاعده‌ای به شرح «الْجَمْعُ مَهْمَا أَمَّكَنَ أَوَّلَى مِنَ الطَّرْحِ» وضع نموده و پنج راهکار «تخصیص»، «حکومت»، «ورود»، «تخصّص» و «تقدم اظهر بر ظاهر» را ارائه داده‌اند.

۱. اگرچه عقیده مشهور فقها به راهکار «تخیر» تعلق گرفته است، اما دیدگاه برخی دیگر متفاوت است. به طور کلی می‌توان دیدگاه فقها در خصوص تعارض روایات را بدین شرح خلاصه کرد: ۱- توقف. ۲- وجوب احتیاط. ۳- وجوب تخیر در عبادات محض و توقف در امور مالی. ۴- لزوم تخیر در حق الله و توقف در حق الناس. ۵- لزوم تخیر در مورد احکام مستحب و مکروه و توقف در سایر احکام. ۶- وجوب تخیر در مواردی که انجام دادن یک کار ضرورت دارد و توقف در موارد دیگر. ۷- جواز تخیر و استحباب توقف (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۲۵-۲۲۴؛ حائری، ۱۴۰۴، ۴۴۵؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸، ۶۵۴-۶۵۳).

آنچه در مورد قواعد حاکم بر تعارض مستقر گفته شد، در فرایند اثبات دعوی کیفری نیز جاری خواهد بود، اما تعارض غیرمستقر ادله اثبات دعوا را نمی‌توان با رجوع به راهکارهای برآمده از جمع عرفی رفع نمود. از این رو مقام رسیدگی‌کننده موظف است هر یک از ادله به ظاهر متعارض را جداگانه مورد بررسی قرار داده و بر اساس قدرت و ارزش اثباتی هر یک قضاوت نماید. البته، «ورود» را می‌توان از این حکم مستثنی دانست و از آن در فرایند اثبات دعوا نیز بهره برد. «ورود» اشاره به وضعیتی دارد که موضوع یک دلیل توسط دلیل دیگر از بین می‌رود؛ در نتیجه اگرچه ادله در ظاهر متعارض جلوه می‌کنند اما در حقیقت، تعارضی وجود ندارد و در اصطلاح، تعارض غیرمستقر تحقق یافته است. برای مثال همه می‌دانیم که موضوع اصل عملی «شک و تردید» است؛ بدین معنا که به هنگام شک در موضوع یا حکم مسأله، اصل عملی جاری می‌شود. حال چنانچه در مورد موضوع یا حکم مشکوک، «دلیل» یا «اماره» فراهم آید، موضوع اصل عملی که همان «شک و تردید» است از بین رفته و «اطمینان» جایگزین آن می‌شود؛ در این حالت گفته می‌شود «دلیل» یا «اماره» وارد بر «اصل عملی» است (مغنیه، ۱۹۷۵، ۴۳۲). بنابراین در وضعیت ورود، مورد (آنچه به واسطه ورود دلیل جدید، موضوع خود را از دست می‌دهد) موضوعاً منتفی گشته و تعارضی متصور نخواهد بود.

مصدق بارز تحقق «ورود» در فرایند اثبات دعوی کیفری، زمانی است که مدعی قصد اثبات ادعا با اقامه «سوگند» را داشته باشد لکن پیش از آنکه مجال ادای سوگند یابد، دلیل دیگری بر خلاف ادعای وی اقامه شود؛ در چنین وضعیتی مطابق با ماده‌ی ۲۷۱ ق.م «سوگند» قدرت اثباتی خود را از دست داده و «دلیل» مقدم بر آن می‌گردد؛ چرا که «دلیل» وارد بر «سوگند» بوده و «ورود» از مصادیق تعارض غیرمستقر است. به بیان دیگر، «دلیل»، موضوع «سوگند» (اماره صداقت) را منتفی ساخته و به اطمینان قاضی می‌انجامد. از این رو نمی‌توان آثار وقوع تعارض «مستقر» را در وضعیت مذکور جاری دانست بلکه تعارض، «غیر مستقر» است و مطابق با مدلول «دلیل» قضاوت به عمل می‌آید.

۳-۲- اقناع وجدان

«اقناع» در لغت به معنای «قانع کردن» و «خشنود ساختن» آمده (معین، ۱۳۶۳، ۶۸۵۸) و در اصطلاح، به معنای پیروزی و رضایت‌مندی است که هدف اساسی و غایی انواع رفتارهای ارتباطی به شمار می‌آید. به بیان ساده‌تر، «اقناع» را می‌توان یک فرایند ارتباطاتی دانست که در آن یک منبع، شواهد و نتایجی را با

هدف غالب آمدن بر دریافت کننده و ایجاد تغییر در وی ارائه می‌دهد (متولی، ۱۳۸۴، ۷۴۹). از این رو مراد از «اقناع وجدان» آن است که مجتهد یا قاضی بواسطه شواهد موجود، حسب مورد بر صدور حکم از جانب شارع و ارتکاب جرم از سوی متهم اطمینان یابند.

فقیه در فرایند استنباط حکم شرعی با تمسک به قوه عقل، علم به حقیقت می‌یابد. «عقل» در این کاربرد، ابزار استنباط حکم شرعی محسوب شده (حکیم، ۱۴۱۸، ۲۶۶) و در مقابل کاربردی قرار می‌گیرد که منبع مستقل استنباط حکم شرعی به شمار می‌آید (جوادی‌آملی، ۱۳۸۲، ۲۵). برای مثال آنگاه که مجتهد پس از دستیابی به روایتی، سند آن را مورد بررسی قرار داده و یا آن را با نصوص قرآن کریم می‌سنجد، از کاربرد ابزاری عقل بهره می‌برد. صدور حکم قضایی نیز از قاعده فوق مستثناء نبوده و قاضی موظف است از طریق عقلانی به ایقان وجدان نائل آید؛ در این راستا، ماده ۲۱۱ ق.م.ا بیان می‌دارد: «علم قاضی عبارت از یقین حاصل از مستندات بین در امری است که نزد وی مطرح می‌شود. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی است، وی موظف است قرائن و امارات بین مستند علم خود را به‌طور صریح در حکم قید کند. تبصره - مواردی از قبیل نظریه کارشناس، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قرائن و امارات که نوعاً علم‌آور باشند می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد. در هر حال مجرد علم استنباطی که نوعاً موجب یقین قاضی نمی‌شود، نمی‌تواند ملاک صدور حکم باشد». چنانچه از منطوق ماده مزبور برمی‌آید، قانونگذار با ذکر واژه «بین»^۱ و عبارت «مجرد علم استنباطی که نوعاً موجب یقین قاضی نمی‌شود» به این امر دلالت نموده که ایقان وجدان باید از طریقی فراهم آید که صحت آن در پیشگاه عقل، روشن و بدیهی باشد.

از آنجا که ایقان وجدان در اعم استنباط حکم شرعی و اثبات دعوای کیفری مبنای اولیه صدور حکم است، می‌توان اولین راه گذر از واقعه تعارض را اقناع وجدان مجتهد یا قاضی دانست. بر این اساس، ادله‌ای که بتوانند ایقان وجدان را حسب مورد برای مجتهد یا قاضی فراهم آورند بر ادله دیگر تفوق یافته و ملاک صدور حکم قرار می‌گیرند. ماده ۲۱۲ ق.م.ا با این بیان بر قاعده یادشده تأکید می‌ورزد: «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد اگر علم، بین باقی بماند، آن ادله برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر، رأی صادر می‌کند. چنانچه برای قاضی علم حاصل نشود، ادله قانونی معتبر است و بر اساس آنها رأی صادر می‌شود».

۱. به معنای «روشن» و «آشکار».

۳-۳- تقدم قانونی

تعیین ارزش اثباتی ادله اثبات دعوی کیفری در وضعیت تعارض، اقدام جدیدی است که قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲، به ارمغان آورده است. بر اساس ماده‌ی ۲۱۳ ق.م.ا: «در تعارض سایر ادله با یکدیگر، اقرار بر شهادت شرعی، قسامه و سوگند مقدم است. همچنین شهادت شرعی بر قسامه و سوگند تقدم دارد». از این رو قانونگذار با در نظر گرفتن ارزش اثباتی‌ای که هر دلیل فی‌نفسه واجد آن می‌باشد، پیش از مواجهه‌ی قاضی با واقعه‌ی تعارض، تکلیف را مشخص کرده است.

به نظر می‌رسد منشأ ارزش اثباتی ذاتی ادله خاص، حجیتی باشد که شارع برای ظن حاصل از آنها در نظر گرفته است. در همین راستا برخی از فقها، حجیت شرعی «اقرار» و «شهادت» را - در صورت فراهم بودن شرایط شرعی - تا آنجا دانسته‌اند که برای الزام مدعی‌علیه به آنچه به واسطه ادله مذکور بر ذمه‌اش ثابت گشته، حکم قاضی را نیز لازم نمی‌دانند (رشتی، ۱۴۰۱، ۱۶۲). علاوه بر این از نظر عقلانی نیز ترتیب ارائه شده از ادله، منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا حکم عقل نیز بیانگر آن است که سخن فردی که با اختیار کامل اقرار به ارتکاب جرم می‌کند، در مقایسه با سخن شهودی که متهم، منکر اظهارات آنهاست، دلالت بیشتری به واقع دارد. البته، توجه به این نکته ضروری است که قانونگذار صرفاً در خصوص وضعیت تعارض و مشروط به فراهم نیامدن قناعت وجدان قاضی، حجیت ذاتی ادله را ملاک صدور حکم قرار داده است؛ در غیر این صورت، مطمئن‌ترین معیار برای صدور حکم، ندای وجدان قاضی خواهد بود.

راهکار «تقدم قانونی» نسبت به همه مصادیق تعارض ادله اثبات دعوا قابل اجرا نبوده و اجرای آن منوط به تحقق سه شرط اساسی است:

نخست آنکه، ارزش اثباتی هر یک از ادله‌ی متعارض برای قاضی یکسان باشد. در نتیجه اگر قاضی بر مفاد یکی از ادله متعارض اکتفا یابد، تعارض رفع می‌گردد و قاضی باید بر اساس ادله مورد اطمینان، قضاوت نماید.

دوم آنکه، ادله‌ی متعارض از دو نوع متفاوت باشند. بنابراین در صورت ممنوع بودن ادله متعارض، مانند تعارض «اقرار با اقرار» یا «شهادت شرعی با شهادت شرعی» راهکار «تقدم قانونی» کارآمد نبوده و لازم است به سایر راهکارهای رفع تعارض رجوع شود. شرط یادشده از دو جهت قابل توجیه است؛ نخست اینکه ادبیات قانونگذار و مصادیق ذکر شده در ماده‌ی ۲۱۳ ق.م.ا گویای آن است و دوم آنکه مبنای راهکار

«تقدم قانونی» - که توضیح آن گذشت - اقتضای تنوع ادله متعارض را دارد؛ زیرا اگر ادله متعارض از یک نوع باشند، امکان برتری یک دلیل بر دیگری وجود نخواهد داشت.

سوم آنکه، تعارض ادله در اثبات جرایم مستوجب تعزیر و قصاص رخ داده باشد و نه در اثبات جرایم حدی؛ چرا که قاعده‌ی «درء» مانع از آن است تا قاضی را مجاز بدانیم در صورت یکسان بودن ارزش اثباتی ادله، بر مبنایی که گذشت به صدور مجازات حدی بپردازد. البته، در اثبات جرایم مستوجب قصاص نیز نمی‌توان راهکار «تقدم قانونی» را به طور مطلق پذیرفت؛ چرا که مجازات «قصاص» به مانند «حد» در زمره مجازاتهای بدنی شدید قرار دارد و قاعده «احتیاط در دماء» مقتضی احتیاط در اجرای آن است. از این رو زمانی که نوبت به راهکار مزبور برسد، «دیه» جایگزین «قصاص» می‌شود؛ چرا که حکم عام ماده ۲۱۳ ق.م.ا از طریق ماده ۴۸۲ ق.م.ا با این بیان تخصیص خورده است: «در موارد علم اجمالی به انتساب جنایت به یکی از دو یا چند نفر وعدم امکان تعیین مرتکب، چنانچه جنایت، عمدی باشد قصاص ساقط و حکم به پرداخت دیه می‌شود» (زراعت و متقی اردکانی، ۱۳۹۴، ۸۳).

۳-۴- تخییر

«تخییر» در لغت به معانی «واگذار کردن اختیار» و «دادن حق انتخاب به دیگری» آمده (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲۶۵) و در اصطلاح، از جمله تدابیری است که اصولیان جهت رفع تعارض ادله استنباط حکم شرعی بدان توسل جست‌ه‌اند (حیدری، پیشین، ۳۰۱). منشاء راهکار تخییر، احادیثی در خصوص تعارض اخبار (روایات) است که از جانب امامان معصوم (ع) بیان شده و به «اخبار علاجیه» مشهور گشته است (ایروانی، ۱۳۸۶، ۴۱۵). راهکارهای ارائه‌شده در این احادیث را می‌توان به چهار دسته طبقه‌بندی کرد:

دسته نخست بر «توقف» دلالت کرده و مطابق با آن، در صورت تعارض دو روایت نباید به هیچ‌یک عمل کرد. دسته دوم دلالت بر عمل به روایتی دارند که مطابق با احتیاط است. دسته سوم به طور مطلق بر تخییر حکم می‌کنند؛ و دسته چهارم بیانگر آن است که باید روایتی مورد عمل قرار گیرد که درای مرجحی نسبت به دیگری است و تنها در صورت فقدان مرجح، می‌توان به راهکار تخییر توسل جست. در ارزیابی این دسته‌بندی از روایات علاجیه، باید اظهار داشت که روایات دال بر «توقف» و «احتیاط» از نظر سند و دلالت مورد تردید قرار داشته و نمی‌توان آنها را مبنای عمل قرار داد؛ در نتیجه صرفاً روایات دال بر «تخییر» و «ترجیح» از قابلیت استناد برخوردار خواهند بود (قافی و شریعتی، ۱۳۹۲، ۳، ۱۷۴).

با وجود آنکه غالب فقها راهکار «تخیر» را تنها جهت رفع تعارض «روایات» پذیرفته‌اند (نائینی، ۱۳۷۵، ۴، ۷۲۵)، اما برخی دیگر آن را جهت رفع تعارض برخی مصادیق «ادله‌ی اثبات دعوا» نیز کارآمد می‌دانند (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۰۶). «تخیر» در این کاربرد، به معنای آن است که شاکی را مخیر نمود تا میان دو یا چند متهم، یکی را به عنوان مجرم برگزیده و حق خویش را از وی مطالبه کند. ماده ۲۳۵ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۵، در این خصوص مقرر می‌داشت: «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار نماید و دیگری به قتل عمدی یا خطایی همان مقتول اقرار کند، ولی دم در مراجعه به هر یک از این دو نفر مخیر است که برابر اقرارش عمل نماید و نمی‌تواند مجازات هر دو را مطالبه کند». با این حال، مقنن در سال ۱۳۹۲ با وضع تبصره ماده ۴۷۷ ق.م.ا، رویه خویش را تغییر داد و راهکار «تخیر» را با تغییر در متعلق آن پذیرفت. مطابق با این ماده: «در موارد علم اجمالی به ارتکاب جنایت توسط یک نفر از دو یا چند نفر معین، در صورت وجود لوث بر برخی از اطراف علم اجمالی، طبق مواد قسامه در این باب عمل می‌شود و در صورت عدم وجود لوث، صاحب حق می‌تواند از متهمان مطالبه سوگند کند که اگر همگی سوگند یاد کنند در خصوص قتل دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیرقتل، دیه به نسبت مساوی از متهمان دریافت می‌شود. تبصره: هرگاه منشأ علم اجمالی، اقرار متهمان باشد، حسب مورد اولیای دم یا مجنی‌علیه مخیرند برای دریافت دیه به هر یک از متهمان مراجعه کنند و در این امر تفاوتی بین جنایت عمدی و غیرعمدی و قتل و غیر قتل نیست». چنانکه از منطوق ماده بر می‌آید، قانونگذار در صدد تشریح وضعیتی است که وقوع جرم، متیقن بوده اما در تعیین مرتکب از میان دو یا چند متهم، تردید وجود دارد. در متن ماده، حکم مواردی که منشأ علم اجمالی غیر از اقرار باشد، بیان شده و تبصره ماده نیز حکم وضعیت تعارض دو اقرار را روشن می‌کند. از این رو چنانچه در اثبات جنایات، میان اقرار دو یا چند متهم تعارض رخ دهد، مجازات قصاص به دیه تبدیل شده و ولی دم مخیر است برای اخذ دیه به هر کدام از متهمین رجوع نماید (زراعت و متقی اردکانی، ۱۳۹۴، ۹).

اگرچه میان اصولیان در عمل به روایات دال بر «تخیر» و «ترجیح» اتفاق نظر وجود ندارد، اما در تعارض ادله اثبات دعوا همواره باید قاعده‌ی «ترجیح» را ملاک عمل قرار داد. به عبارت دیگر، هرگاه با وقوع تعارض در ادله اثبات دعوا، ترجیحی قانونی به نفع یکی از ادله وجود داشته باشد، باید آن را بر دلیل دیگر مقدم داشته و از اعمال قاعده «تخیر» خودداری کرد. از جمله موارد ترجیح، حکم قانونگذار مبنی بر تقدم یک دلیل بر دلیل دیگر است (ماده‌ی ۲۱۳ ق.م.ا) که با تحقق آن، امکان اجرای راهکار «تخیر»

امکان نخواهد داشت. مرجح دیگر، هر عامل قانونی است که اقناع وجدان قاضی را نسبت به یکی از ادله متعارض تحصیل نماید. برای مثال، در تعارض دو اقرار که قانونگذار راهکار تخییر را برای تعیین مسؤل دیه پیش‌بینی کرده است، چنانچه مجنی‌علیه در قید حیات باشد و یکی از اقرارکنندگان را بعنوان مجرم معرفی نماید، مرجحی تحقق یافته است که در صورت عدم تعلق علم قاضی بر خلاف آن، سبب برتری ادله واجد مرجح شده و توجیهی برای اعطای تخییر به شاکی باقی نخواهد ماند.

۳-۵- تساقط

«تساقط» در لغت به معنای «سقوط کردن» و «فرو افتادن» است و در اصطلاح اصول فقه به معنای نادیده گرفتن ادله متعارض و عمل نکردن به مفاد آنها می‌باشد. این راهکار به عنوان قاعده‌ی اولیه (عقل) نسبت به تمام مصادیق تعارض - بجز تعارض روایات - مورد قبول اصولیان است (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ۳۷). «قاعده‌ی اولیه»، حکم اولیه‌ای است که با مراجعه به عقل به دست می‌آید. البته، مراجعه به عقل مشروط بر آن است که حکم مسأله مورد نظر از طریق ادله‌ی اجتهادی قابل تحصیل نباشد (قبله‌ای خویی، ۱۳۸۷، ۲۶۱).

استدلال اصولیان در توسل به راهکار تساقط آن است که با تحقق تعارض مستقر، ادله متعارض از شمول ادله حجیت (اعم از ادله لفظی و لئی) خارج شده و قابل استناد نخواهند بود. در این خصوص دو فرض قابل تصور است که نتیجه هر دو، عدم حجیت ادله متعارض است: نخست آنکه دلیل حجیت اماره-ای، لئی باشد که در این صورت تنها باید به قدر متیقن آن اکتفا کرد و قدر متیقن از شمول دلیل لئی، صورت عدم تعارض است؛ برای مثال دلیل حجیت ظهور روایات، «بنای عقلا» است و از آنجا که بنای عقلا یک دلیل لئی به شمار می‌آید، صرفاً در محدوده قدر متیقن واجد اعتبار است؛ بدین معنا که اگر به بنای عقلا مراجعه نماییم، درمی‌یابیم که ایشان به ظاهر کلامی که معارض دارد عمل نمی‌کنند. بنابراین قدر متیقن از حجیت ظواهر، صورت عدم تعارض است و بنای عقلا شامل صورت تعارض نمی‌شود. دوم آنکه دلیل حجیت اماره، دلیل لفظی باشد که در این صورت سه راهکار قابل تصور است: نخست اینکه دلیل حجیت امارات را شامل هر دو دلیل متعارض بدانیم که چنین امری یقیناً درست نیست؛ زیرا معتبر دانستن هر دو دلیل متعارض به معنای آن است که شارع یا قانونگذار، دو امر متناقض را پذیرفته است. دوم اینکه دلیل حجیت امارات را تنها شامل یکی از ادله متعارض دانسته و آن را بر دلیل دیگر مقدم انگاریم، اما این

راهکار نیز صحیح نیست؛ چرا که در فرض تعارض ادله هیچ یک از ادله بر دیگری برتری و ترجیح نداشته و معتبر دانستن یکی از ادله متعارض، ترجیح بدون مرجح است. سوم اینکه قائل به عدم حجیت ادله متعارض و تساقط آنها شویم که با توجه به عدم امکان پذیرش دو راهکار پیشین، چاره‌ای بجز پذیرش آن باقی نمی‌ماند (قافی و شریعتی، همان، ۱۷۰).

استدلالات فوق در مورد تعارض ادله اثبات دعوا نیز قابل استناد است؛ بنابراین در صورت وقوع تعارض مستقر، معتبر دانستن هر دو دلیل متعارض یا ترجیح یک دلیل بر دلیل دیگر مجاز نبوده و قاضی چاره‌ای بجز کنار نهادن ادله متعارض و ادامه تحقیقات جهت دستیابی به اماره یا دلیل جدیدی که بتواند ایقان وجدان وی را فراهم آورد، ندارد. از این رو ماده ۱۸۵ ق.م.ا در خصوص تعارض «شهادت شرعی با شهادت شرعی» و ماده ۱۹۶ ق.م.ا در مورد تعارض گواهان جرح یا تعدیل مقرر داشته است: «در صورت وجود تعارض بین دو شهادت شرعی، هیچ یک معتبر نیست»؛ «هرگاه گواهی شهود معرفی شده در اثبات جرح یا تعدیل شاهد با یکدیگر معارض باشد از اعتبار ساقط است».

به رغم آنچه گذشت، مجرای راهکار «تساقط» در فرایند اثبات دعوی کیفری مضیق‌تر از فرایند استنباط حکم شرعی است. از این رو بر خلاف اصولیان که راهکار «تساقط» را برای تمام مصادیق تعارض - بجز تعارض روایات - پذیرفته‌اند، مقنن جمهوری اسلامی ایران صرفاً مصادیق خاصی از تعارض ادله اثبات دعوا را با راهکار تساقط قابل رفع دانسته است.^۱ این تفاوت از آنجا نشأت می‌یابد که برای رفع مصادیق تعارض ادله استنباط احکام شرعی - بجز تعارض روایات - امکان اجرای راهکاری بجز «تساقط» وجود نداشته است؛ زیرا مصادیق‌های مورد تعارض حامل احکام شرعی بوده‌اند و این حساسیت، توسل به یک راه حل جدید را نیازمند اذن و تصریح شارع می‌کرده که چنین تصریحی و اذنی نیز وجود نداشته است. این در حالی است که حساسیت یادشده نسبت به ادله اثبات دعوا وجود ندارد؛ زیرا تدوین قوانین اثباتی دعوی به مانند سایر قوانین موضوعه از جانب قانونگذار به عنوان یک انسان، صورت می‌گیرد و همواره این امکان وجود دارد که با گذشت زمان و در اثر آشکار شدن نقصان‌های موجود، با قوانین جدید جایگزین شده و راهکارهای جدیدی ارائه گردد. از این رو در فرایند اثبات دعوی کیفری، این امکان وجود خواهد داشت که به عنوان قاعده‌ی اولیه، راهکاری بجز «تساقط» برگزید و آخرین راه حل را بدان اختصاص داد. این

۱. جهت مطالعه در این مورد، رک: عاس زراعت و امید متقی اردکانی، تعارض ادله در اثبات جرایم مستوجب قصاص، دیه و تعزیر؛ مصادیق و راهکارها، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۱۰، ۱۳۹۴، ۱۳.

روش علاوه بر کارآمدی بیشتر، پیامدهای منفی مستقیم و غیر مستقیم راهکار «تساقط» را نیز به حداقل می‌رساند (زراعت و متقی اردکانی، همان، ۸۷).

۳-۶- قرعه

«قرعه» در لغت به معانی «برگزیدن مال»، «سهم» و «نصیب» آمده (بستانی، ۱۳۷۵، ۶۹۱) و در اصطلاح عرفی، بدان معناست که از طریقی مورد اعتماد، نتیجه را به شانس و اقبال وانهییم. استعمال این واژه در اصطلاح اصول فقه با عنوان «قاعده قرعه» صورت می‌پذیرد و بدان معناست که در موارد مشتبه بودن موضوع، مشروط بر آنکه احتیاط مقدور نباشد یا موجب عسر و حرج گردد و یا از طرف شرع رعایت آن لازم شمرده نشده باشد، می‌توان از طریق قرعه انداختن به موضوع مشتبه واقف گردید (ملکی، ۱۳۷۹، ۲، ۳۱). آنچه در این گفتار مورد بررسی قرار می‌گیرد، همین معنای اخیر است. از این رو می‌توان طرح بحث را با این سؤال آغاز کرد که آیا می‌توان از راهکار «قرعه» برای رفع تعارض ادله اثبات دعوا کمک گرفت؟ یافتن پاسخ منطقی، منوط به تشریح عناصر به کار رفته در تعریف اصولیان است که به طور مختصر مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

الف. مشتبه بودن موضوع

غالب فقها بر این نکته اتفاق نظر دارند که مجرای راهکار «قرعه»، شبهات موضوعی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ۱، ۳۵۸؛ موحدی لنگرانی، ۱۳۸۳، ۴۳۳؛ بجنوردی، ۱۳۷۷، ۱، ۶۵). توضیح آنکه شبهات به دو دسته «حکمی» و «موضوعی» قابل تقسیم هستند: شبهه حکمی، به وضعیتی اطلاق می‌شود که «حکم» یک موضوع معلوم نباشد؛ مانند آنکه ندانیم سیگار کشیدن حلال است یا حرام. حال آنکه شبهه موضوعی بیانگر وضعیتی است که حکم یک موضوع مشخص است، اما نسبت به «مصادیق» آن تردید وجود دارد؛ مانند آنکه بدانیم نوشیدن مسکر حرام است اما شک کنیم که فلان نوشیدنی مسکر است یا خیر؟ (محمدی، ۱۳۹۲، ۳۰۵).

در یک دسته‌بندی دیگر، شبهات به دو دسته «وجوبی» و «تحریمی» تقسیم می‌شوند. توضیح آنکه، احکام تکلیفی به پنج دسته «وجوب»، «حرمت»، «استحباب»، «کراهت» و «اباحه» تقسیم می‌شوند که از این میان، آنچه به طور قطعی حکم تکلیفی محسوب می‌شود، «وجوب» و «حرمت» است و اطلاق عنوان اخیر بر احکام «استحباب»، «کراهت» و «اباحه» از روی مسامحه صورت می‌پذیرد؛ زیرا در واژه «تکلیف»

معنای «اجبار» و «الزام» نهفته است. از این رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که شبههٔ عارض شده بر اصل تکلیف یا مصادیق آن، در غالب موارد از دو صورت خارج نمی‌باشد؛ نخست آنکه در یک طرف تردید، احتمال «حرمت» وجود داشته باشد و در طرف دیگر تردید، احتمال «استحباب»، «کراهت» یا «اباحه». در این صورت، شبهه را «تحریمی» نامند؛ مانند آنکه تردید شود خوردن مردار در صورت اضطرار حرام است یا مباح (شبههٔ حکمی) و یا تردید شود از میان چهار حیوان، کدام یک غصبی است (شبههٔ موضوعی). دوم آنکه در یک طرف تردید، احتمال «وجوب» باشد و در طرف دیگر احتمال «استحباب»، «کراهت» یا «اباحه». در این صورت، شبهه را «وجوبی» گویند؛ مانند آنکه تردید شود خواندن نماز در ابتدای اوقات شرعی واجب است یا مستحب (قافی و شریعتی، ۱۳۹۲، ۳، ۷۹).

به رغم آنچه ذکر شد، گاه شبهه موضوعی یا حکمی به صورت «دوران میان محذورین» تحقق می‌یابد. به بیان ساده‌تر، در یک طرف تردید «حرمت» و در طرف دیگر آن «وجوب» قرار می‌گیرد؛ مانند اینکه درباره حکم قبول منصب از سوی حاکم ظالم با هدف کارگشایی مردم، تردید شود که مصداق کمک به ظالم و در نتیجه، حرام است یا مصداق کمک به مردم و در نتیجه، واجب است (زرزعت، ۱۳۹۱، ۳۸۵). در فرایند اثبات دعوی کیفری، از جمله مصادیق «شبهه موضوعی دوران میان محذورین» تعارض ادله در اثبات اتهام از سوی چند متهم است؛ زیرا قاضی از یک سو، حکم واقعه مجرمانه را می‌داند و در یافتن دلیل صادق دچار تردید می‌شود و از سویی دیگر، این علم وجود دارد که مجازات یک نفر از متهمان به عنوان مرتکب جرم، ضروری است و مجازات سایر متهمان به سبب مجرم نبودن، ممنوع است. بنابراین، واقعه «تعارض ادله اثبات دعوا» از جهت آنکه «شبههٔ موضوعی» محسوب می‌شود، می‌تواند مجرای راهکار «قرعه» قرار گیرد.

ب- عدم امکان رعایت احتیاط؛ پدید آمدن عسر و حرج؛ فقدان تکلیف شرعی به لزوم رعایت

احتیاط

«احتیاط»، عبارت است از حکم عقل یا شرع به لزوم انجام یا ترک فعلی که احتمال ضرر اخروی در ترک یا انجام آن وجود دارد. این اصل، یکی از اصول عملیه است که در شبهات مقرون به علم اجمالی و برخی شبهات ابتدایی که از اهمیت برخوردارند، اجرا می‌شود. مطابق با اصل احتیاط، هرگاه انسان به اصل تکلیف و نوع آن یقین داشته باشد اما در خصوص آنچه تکلیف به آن تعلق گرفته شک نماید، باید به گونه‌ای عمل کند که مطمئن شود تکلیف را انجام داده است؛ زیرا مکلفی که یقین به وجود تکلیف الزامی

دارد و نوع تکلیف (وجوب یا حرمت) را نیز می‌داند، باید از عهده تکلیف یقینی برآید (زراعت، همان، ۳۸۶). برای مثال چنانچه شخصی علم داشته باشد که مبلغ معینی را بدهکار است، اما در تعیین طلبکار میان «الف» و «ب» مردد باشد، لازم است احتیاط کرده و مبلغ مورد نظر را به هر دو بپردازد؛ چرا که تنها در این صورت به ادای تکلیف خویش (ادای دین) اطمینان می‌یابد.

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، تعارض ادله اثبات دعوا از مصادیق «شبهه موضوعی دوران میان محذورین» است. نکته مهم در این خصوص، آن است که رعایت «احتیاط» در «شبهه موضوعی دوران میان محذورین» امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ زیرا آنچه مورد تردید قرار می‌گیرد، «وجوب» و «حرمت» است و نمی‌توان به انجام یا ترک هر دو مبادرت ورزید. به عبارت دیگر، انجام یا ترک هر یک مستلزم نادیده انگاشتن دیگری است. بنابراین، از این جهت نیز رجوع به «قرعه» برای رفع تعارض ادله اثبات دعوا توجیه می‌شود.

ج- عدم امکان اجرای راهکار اصلح

شرط دیگر اجرای راهکار «قرعه» که از روایات و کلام اصولیان به روشنی قابل استنباط می‌باشد، «عدم امکان اجرای راهکار اصلح» است (زراعت، ۱۳۸۹، ۹۷). تعیین راهکار اصلح جهت رفع تعارض ادله اثبات دعوا در گرو تبیین ماهیت «قرعه» است؛ با این توضیح که چنانچه «قرعه» را «اماره» بدانیم، بدون شک بر سایر راهکارهای رفع تعارض مقدم می‌گردد، اما چنانچه آن را «اصل عملی» انگاریم، تقدم آن بر سایر راهکارها محل تردید است.

به رغم آنکه اصطلاح رایج میان اصولیان «قاعده قرعه» است، اما واقعیت آن است که در «قاعده» یا «اصل عملی» بودن آن اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف، نه تنها میان فقهای متقدم و متأخر به چشم می‌خورد، بلکه فقهای معاصر را نیز به نقد آرای یکدیگر وا داشته است. معتقدان به اماره بودن «قرعه»، روایاتی را مورد استناد قرار می‌دهند که در ظاهر بر اماره بودن آن دلالت دارند؛ یکی از این روایات، روایتی از پیامبر (ص) است که فرموده‌اند: «مردمی نیستند که قرعه بزنند و کارشان را به خدا واگذار کنند مگر آنکه به وسیله قرعه سهم صاحب حق مشخص شود». روایت دیگر، سخنی از امام کاظم (ع) است که پس از سؤال راوی مبنی بر اینکه «آیا در قرعه خطا راه ندارد؟»، فرمودند: «هر آنچه که خدا به آن حکم کند، خطایی در آن نیست» (بجنوردی، همان، ۶۸). برخی دیگر، با وجود آنکه بر «اماره» بودن «قرعه» اذعان دارند، بر این باورند که اماره دانستن «قرعه» به معنای تقدم یافتن آن بر اصول عملیه یا قابلیت تعارض با

سایر امارات نیست، بلکه «قرعه» اماره‌ای است که تنها در صورت فقدان دلیل یا اماره دیگر، از آثار اماره برخوردار می‌شود (مکارم شیرازی، همان، ۳۶۴).

برخی نیز برای «قرعه» ماهیتی مستقل از «اماره» و «اصل عملی» قائل شده و معتقدند که اماره دانستن امری به معنای این است که آن امر سبب کشف واقعیت می‌شود؛ در حالی که «قرعه» فی‌النفسه فاقد چنین وصفی است. ایشان در پاسخ استناد مخالفان به احادیث یادشده اظهار می‌دارند که مفاد روایات دلالت بر اماره بودن «قرعه» ندارند، بلکه روایات این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهند که خداوند از طریق «قرعه»، حق را به صاحب حق می‌رساند؛ بنابراین، اینکه خداوند بر مبنای عدالتش حق را به صاحب آن می‌رساند به معنای آن نیست که «قرعه» اماره است (موحدی لنگرانی، همان، ۴۳۶-۴۳۴). به نظر می‌رسد دیدگاه اخیر به صواب نزدیک‌تر باشد؛ چرا که از یک سو مجرای راهکار «قرعه» در روایات، مواردی است که امکان اجرای راهکاری بجز آن وجود نداشته باشد و از سویی دیگر، «قرعه» نه واجد شرایط «اماره» است و نه واجد شرایط اصل عملی؛ در نتیجه، برای یافتن ماهیت «قرعه» باید از تلاش برای پیدا کردن جایگاهی در ذیل امارات یا اصول عملیه پرهیز کرد و آن را دلیل مستقلی دانست که هر گاه تلاش برای یافتن حکم امر مجهول به نتیجه نرسد و عنوان «مشتبه» یا «مجهول» یا «مشکل» همواره بر آن امر صادق باشد، به آن تمسک جست؛ از این جهت، می‌توان راهکار «قرعه» را ذیل عنوان «تقادیر شرعیه» جای داد که در برخی آثار فقهی از آن یاد شده است (زراعت، ۱۳۸۹، ۹۵). با توجه به آنچه گذشت، تمسک به راهکار «قرعه» به منظور رفع تعارض ادله اثبات دعوا چندان منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا راهکارهای مفیدتری اعم از «اماره» و «اصل عملی» در دسترس هستند که قاضی را از رجوع به «قرعه» بی‌نیاز می‌سازند. با این حال، قانونگذار ۱۳۷۰ در قالب ماده ۳۱۵ ق.م.ا و به پیروی از آرای فقها، در فرایند اثبات جرم «قتل» راهکار قرعه را ارائه داده بود؛ مطابق با این ماده: «اگر دو نفر متهم به قتل باشند و هر کدام ادعا کند که دیگری کشته است و علم اجمالی بر وقوع قتل توسط یکی از آن دو نفر باشد و حجت شرعی بر قاتل بودن یکی اقامه نشود و نوبت به دیه برسد با قید قرعه دیه از یکی از آن دو نفر گرفته می‌شود». پیش‌بینی راهکار مذکور در جرمی که شدیدترین مجازات را به همراه دارد، اگرچه برای تعیین مسئول دیه و مأخوذ از منابع شرعی بود، لکن در عصر حاضر حساسیت‌ها و سوء استفاده‌های خاصی را موجب می‌گردید.^۱

۱. برای مثال می‌توان به انعکاس خبر تعیین قاتل از طریق راهکار «قرعه» توسط یکی از شعب کیفری کشور در تاریخ ۱۳۸۹/۵/۲۰ در برخی شبکه‌ها و سایت‌های خبری معاند نظام جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد که با طرح عناوینی از قبیل «تعیین قاتل توسط قرعه‌کشی

شاید به همین دلیل است که قانونگذار ۱۳۹۲، بار دیگر رویه قبل از تصویب قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰، را برگزیده و «قرعه» را از شمول راهکارهای رفع تعارض ادله اثبات دعوا خارج ساخته است.^۱ بر اساس تفصیلی که گذشت، اجرای راهکار «قرعه» جهت رفع تعارض ادله اثبات دعوی کیفری، نه بر اساس قانون و نه بر مبنای مصلحت اجتماعی، توجیه نمی‌شود و قاضی کیفری از رجوع به آن ممنوع است. البته ممکن است بر استدلال مذکور ایراد شود که مطابق با اصل ۱۶۷ ق.ا، رجوع به منابع فقهی جهت یافتن حکم مجهول مجاز است و قاضی کیفری نیز همواره می‌تواند در صورت صلاحدید، به اجرای راهکار «قرعه» در وضعیت تعارض مبادرت ورزد. در پاسخ باید اظهار داشت که رجوع به منابع فقهی تنها در صورتی مجاز است که حکم مسأله مورد نظر در قانون مدونه مشخص نشده باشد؛ در حالی که قانونگذار ۱۳۹۲ برای هر یک از مصادیق تعارض ادله اثبات دعوی کیفری به صراحت، تعیین تکلیف نموده است. اینکه قانونگذار در مقام بیان بوده و با این حال، از ذکر راهکار «قرعه» اجتناب ورزیده نیز این ادعا را تأیید می‌کند.

۴- نتیجه‌گیری

۱. درک صحیح از واقعه «تعارض ادله اثبات دعوا» و رفع قاعده‌مند آن، منوط به فهم دقیق مبانی فقهی و اصولی آن است که این مهم، از طریق بررسی اصول حاکم بر تعارض ادله استنباط احکام شرعی میسر می‌گردد.

۲. شرایط تحقق تعارض ادله اثبات دعوا، همان شرایط لازم برای تحقق تعارض ادله استنباط احکام شرعی است.

۳. اصولیان برای گذر از واقعه تعارض در فرایند استنباط حکم شرعی به راهکارهای «جمع عرفی»، «تخییر»، «تساقط» و «قرعه» مراجعه می‌کنند. در مورد قابلیت یا عدم قابلیت اجرای راهکارهای مذکور جهت رفع تعارض در فرایند اثبات دعوی کیفری نتایج ذیل به دست آمد:

۳-۱. قانونگذار، «تخییر» را به عنوان یکی از راهکارهای رفع تعارض ادله اثبات دعوی کیفری مورد پذیرش قرار داده است، اما گستره کاربرد (صرفاً تعارض دو اقرار، مشروط به فراهم آمدن شرایط مقرر تبصره

در دادگاه فوق پیشرفته اسلامی!» و «شاهکار قضاوت در دستگاه قضایی جمهوری اسلامی» - و البته، با اشاعه برخی اکاذیب - مترصد بی-کفایت جلوه دادن نظام کیفری اسلام بودند.

۱. با تصویب «ق.م.ا، مصوب ۱۳۹۲»، ماده ۴۷۷ جایگزین ماده مذکور گردید و با پیش‌بینی شرایطی، تقسیم دیه بین متهمان در عوض راهکار «قرعه» پذیرفته شد.

ماده ۴۷۷ ق.م.ا) و متعلق آن (صرفاً جهت تعیین مسئول پرداخت دیه) را در مقایسه با کاربرد و متعلق آن در فرایند استنباط حکم شرعی، محدود ساخته است.

۲-۳. اجرای راهکار «تساقط» برای برخی از مصادیق تعارض ادله اثبات دعوی کیفری مورد پذیرش قانونگذار قرار گرفته است. با این حال بر خلاف اعتقاد اصولیان که راهکار تساقط را قاعده اولیه برای گذر از تعارض ادله استنباط حکم شرعی می‌دانند؛ مقنن جمهوری اسلامی ایران اجرای آن را به عنوان آخرین راهکار و در مصادیق خاصی از تعارض پذیرفته است.

۳-۳. مقنن به تبعیت از کاربرد «قرعه» در گذر از تعارض ادله استنباط حکم شرعی، قابلیت استناد به آن را در قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰، مورد اشاره قرار داده بود. با این حال با تصویب قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲، «قرعه» از زمره راهکارهای رفع تعارض ادله اثبات دعوا خارج شد.

۴- از آنجا که قانونگذار آگاهی قضات را از شرایط تحقق تعارض ادله اثبات دعوا فرض گرفته است، ضروری است که از سوی سازمان‌های مربوط، تمهیداتی برای تحقق این فرض اندیشیده شود. همچنین شایسته است که جامعه دانشگاهی و حوزوی با انجام پژوهش‌های مرتبط با واقعه تعارض در شکل‌گیری رویه‌ی قضایی علمی و کارآمد گام بردارند.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۱۴)، لسان العرب، جلد ۴، انتشارات دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت.
۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۶)، فرائد الأصول، جلد ۲-۱، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، قم.
۳. ایروانی، محمداقرا، (۱۳۸۶)، الحلقه الثالثه فی اسلوبها الثانی، جلد ۴، انتشارات قلم، تهران.
۴. بجنوردی، حسن، (۱۳۷۷)، القواعد الفقہیة، جلد ۱، انتشارات نشر الہادی، قم.
۵. بستانی، فواد افرام، (۱۳۷۵)، فرهنگ ابجدی الفبایی عربی - فارسی، ترجمه رضا مہیار، انتشارات اسلامی، تهران.
۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۲)، کارآمدی عقل در استنباط احکام فقہی، مجله فقہ و مبانی حقوق اسلامی، شماره ۱.
۷. حائری یزدی، عبدالکریم، (۱۴۱۸)، ذرر الفوائد، جلد ۲، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۸. حائری، محمد حسین بن عبدالرحیم، (۱۴۰۴)، الفصول الغرویة فی الاصول الفقہیة، جلد ۱، انتشارات دار احیاء العلوم الاسلامیة، قم.
۹. حکیم، محمد تقی بن محمد سعید، (۱۴۱۸)، الأصول العامہ فی الفقہ المقارن، انتشارات مجمع جهانی اهل بیت (ع)، قم.
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف، (۱۴۰۴)، مبادی الوصول إلى علم الأصول، انتشارات المطبعة العلمیة، قم.

۱۱. حیدری، علی‌نقی، (۱۴۱۲)، اصول الاستنباط، انتشارات لجنه اداره الحوزه العلمیه، قم.
۱۲. خراسانی، محمد کاظم بن حسین، (۱۴۰۹)، کفایه الاصول، مؤسسه آل‌البت علیهم‌السلام، قم.
۱۳. رشتی، حبیب‌الله، (۱۴۰۱)، کتاب القضاء، جلد ۱، انتشارات دار القرآن الکریم، قم.
۱۴. رشتی، حبیب‌الله، (بی‌تا)، بدایع الافکار، مؤسسه آل‌البت علیهم‌السلام، قم.
۱۵. زراعت، عباس و امید متقی اردکانی، (۱۳۹۴)، تعارض ادله در اثبات جرایم مستوجب قصاص، دیه و تعزیر: مصادیق و راهکارها، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۱۰.
۱۶. زراعت، عباس و امید متقی اردکانی، (۱۳۹۴)، تعارض ادله اثبات دعاوی کیفری: پیامدها و راهکارها، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۱۳.
۱۷. زراعت، عباس، (۱۳۸۹)، قاعده قرعه، فصلنامه حقوق، شماره ۱۰۱.
۱۸. زراعت، عباس، (۱۳۹۱)، مبانی استنباط حقوق، انتشارات میزان، تهران.
۱۹. صدر، محمد باقر، (۱۴۱۷)، بحوث فی علم الأصول، جلد ۷، انتشارات موسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، قم.
۲۰. طباطبایی حکیم، محمدسعید، (۱۴۱۴)، المحکم فی اصول الفقه، جلد ۶، مؤسسه المنار، قم.
۲۱. طباطبایی حکیم، محمدسعید، (۱۴۲۸)، الکافی فی أصول الفقه، جلد ۲، انتشارات دار الهلال، بیروت.
۲۲. قافی، حسین، و سعید شریعی، (۱۳۹۲)، اصول فقه کاربردی، جلد ۳-۲، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران.
۲۳. قبله‌ای خویی، خلیل، (۱۳۸۷)، علم اصول در فقه و قوانین موضوعه، انتشارات سمت، تهران.
۲۴. متولی، کاظم، (۱۳۸۴)، افکار عمومی و شیوه‌های اقناع، انتشارات بهجت، تهران.
۲۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳)، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمه الاطهار، جلد ۲، مؤسسه الوفاء، بیروت.
۲۶. محمدی، ابوالحسن، (۱۳۹۲)، مبانی استنباط حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۲۷. معین، محمد، (۱۳۶۳)، فرهنگ فارسی، جلد ۱، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۲۸. مغنیه، محمدجواد، (۱۹۷۵)، علم أصول الفقه فی ثوبه الجدید، انتشارات دار العلم للملایین، بیروت.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۰)، القواعد الفقهیة، جلد ۲-۱، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، قم.
۳۰. ملکی، مجتبی، (۱۳۷۹)، فرهنگ اصطلاحات اصول، جلد ۲، انتشارات عالمه، قم.
۳۱. موحدی لنگرانی، محمد فاضل، (۱۳۸۳)، القواعد الفقهیة، انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، قم.
۳۲. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۴۱۰)، الرسائل، جلد ۱، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
۳۳. موسوی خویی، ابوالقاسم، (۱۴۱۹)، دراسات فی علم الأصول، جلد ۴، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، قم.
۳۴. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، (۱۴۳۰)، القوانین المحکمه فی الأصول، جلد ۴، انتشارات احیاء الکتب الاسلامیه، قم.
۳۵. نائینی، محمد حسین، (۱۳۷۵)، فوائد الاصول، جلد ۴، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۳۶. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرایع الاسلام، جلد ۴۲، انتشارات دار احیاء التراث العربی، لبنان.